

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که در این آیه شریفه ابتدائاً دو احتمال در ذهن می آید؛

احتمال اول اینکه آیه در مقام تقسیم سهام خمس است، "واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسة و للرسول و لذي القربي الي آخر ... در مقام تقسیم است، یعنی خمس باید به شش قسمت تقسیم شود.

احتمال دوم این بود که بگوییم چون در قسمت اول بجای اینکه بگوید فأن خمسة لله، لله را مقدم کرده و فرموده فأن لله خمسة، از این تقدیم يك حصري را استفاده کنیم، و معنای حصر این است که خمس فقط برای خداست، فأن لله خمسة یعنی خمس فقط از آن خداست، در طول خداوند رسول واقع شده و در طول رسول ذي القربي واقع شده و هكذا، و از این معنای دوم متفرع می شود که اصلاً این آیه شریفه در مقام بیان اینکه خمس ملکی برای اشخاص باشد، نیست. بلکه بعنوان يك حق حکومت است، یعنی چون خداوند بر مردم حکومت دارد، اصالتاً و بالذات إن الحكم إلا لله، حکم و حکومت برای خداست. بعد این حکومت و ولایت به پیامبر و بعد هم به امام معصوم منتقل می شود.

طبق احتمال اول خمس بر حسب ظاهر این آیه شریفه ملکی برای این شش گروه است، طبق احتمال دوم خمس ملك برای شخص نیست، ملك برای حکومت است، برای حاکم است و حاکم حتی نسبت به یتامی و مساکین و ابن سبیل هم باید نظر بدهد. که این دو احتمال را دیروز توضیح دادیم.

به نظر ما احتمال دوم، چند اشکال دارد:

اشکال اولش این است که این احتمال محتاج به تقدیر است، یعنی وقتی ما می گوییم للرسول، یعنی من حیث الحكومة، لذي القربي من حیث الحكومة، اگر ما بخواهیم معنای دوم را بگیریم این نیاز به تقدیر دارد و تقدیر نیاز به قرینه دارد. اینکه اول فرموده فأن لله خمسة بجای اینکه بگوید فأن خمسة لله آیا این می تواند قرینه باشد بر این معنای دوم، می تواند قرینه باشد برای مسئله ترتیب، این معنا که تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر، اگر در یکجا در يك کلام واحد باشد قابل قبول است اما اینجا بعد از فأن لله خمسة بلافاصله می گوید و للرسول و لذي القربي، یعنی در خود آیه بلافاصله دیگران را هم ذکر می کند، یعنی خمس منحصر به خدا نیست.

ما اگر فقط يك آیه مستقل داشتیم فأن لله خمسة و بهمین اندازه کلام تمام می شد و يك کلام مستقل بود، ما می توانستیم از این کلام مستقل حصر استفاده کنیم، اما وقتی دنباله اش می گوید و للرسول و لذي القربي، اینجا دیگر نمی توانیم بگوییم تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر.

ثانیاً این قاعده ای ادبی در جایی است که ملاک دیگری برای تقدیم نباشد. اما در این آیه شریفه لقائل أن يقول که این که (لله) را مقدم داشته از باب تعظیم و اکرام است و اگر می گفت فأن خمسة لله باز هم مانعی نداشت اما (لله) را که مقدم انداخته از باب تعظیم و اکرام است. خوب وقتی این چنین است دیگر ما قاعده تقدیم ما حقه التأخیر را نمی توانیم اینجا پیاده کنیم. پس تا اینجا

می‌گوییم برای مسئله‌ای ترتیب ما هیچ قرینه‌ای نداریم و بر این قرینه ادبی دو اشکال وارد کردیم.

اشکال دیگر برای اصل احتمال ترتیب این است که ترتیب خلاف ظاهر است، ظاهر آیه این است که اینها در عرض یکدیگرند، ظاهر آیه در طول هم بودن نیست، ما اگر بخواهیم از ترتیب در طول هم بودن را استفاده بکنیم این بر خلاف ظاهر آیه است، بنابراین اولاً همانطوری که ظاهر آیه شریفه است و ثانیاً همانطوریکه کثیری از فقها بلکه قریب به اتفاق فقها مسئله تقسیم را در آیه مطرح کرده‌اند.

ثالثاً سراغ مفسرین عامه و علمای عامه که برویم آنها هم مسئله تقسیم را مطرح کرده‌اند و رابعاً روایاتی که در ذیل این آیه شریفه آمده تماماً مؤید مسئله تقسیم است، پس احتمال ترتیب منتفی است. آیه می‌گوید خمس را باید شش قسمت کرد، نه از آیه طولیت استفاده می‌شود، نه از آیه استفاده می‌شود این خمس منحصر به خدا بعنوان حاکم مطلق است، نه بعنوان اینکه بگوییم خمس حق الحکومة یا حق العماره است.

عرض کردم در آیات الاحکام نمی‌توان نتیجه‌نهایی را اظهار کرد، ما باشیم و آیه شریفه از آیه شریفه تقسیم استفاده می‌شود. حالا بعضی از نظرات علمای عامه را هم بیان می‌کنیم. ابوحنیفه گفته است که درست است آیه می‌گوید خمس برای خدا و رسول و ذی‌القربی است، این سه تا که الآن موضوع ندارد، رسول که از دنیا رفته، سهم خدا هم که برای رسول بوده پس سهم خدا و رسول کنار می‌رود، ذی‌القربای رسول هم که از دنیا رفته، پس آیه فقط نسبت به این سه تایی آخری معنا دارد ولی اصل مسئله تقسیم را ابوحنیفه قائل است.

شافعیه، آنها هم اصل مسئله تقسیم را پذیرفته‌اند منتهی همانطوری که مشهور امامیه می‌گویند تقسیم به شش قسم است، بعضی از همین علمای امامیه می‌گویند تقسیم به پنج قسم است برای اینکه می‌گویند سهم خدا مربوط به رسول است، شافعیه هم همین پنج قسم را قائل شده‌اند. تنها گروهی که در بین اهل سنت آمده و گفته‌اند تقسیم خمس مربوط به نظر امام مسلمین است مالکیه هستند، مالکیه اصلاً ظاهر آیه را بطور کلی کنار گذاشته و گفته است که خمس باید با اجتهاد و رأی و نظر امام مسلمین تقسیم شود.

امام یك مقداری در اقربای پیامبر صرف می‌کند و بقیه را باید در مصالح عمومی تقسیم کند. پس ببینید از نظر علمای عامه در اصل مسئله تقسیم حرفی نیست. در مجمع‌البیان و در کنز‌العرفان وقتی مسئله تقسیم را بیان می‌کند آن راه امامیه نسبت می‌دهد و می‌گوید آنه مذهب اصحابنا.

پس روشن شد که ما نمی‌توانیم احتمال دوم را در اینجا اخذ کنیم. قبل از اینکه مطلب دیگر را هم بیان کنیم در تکمیل مطلب اول اگر در ذهن آقایان باشد يك نزاعی در بحث خمس وجود دارد که آیا خمس عنوان اشاعه دارد، یا عنوان کلی فی‌الذمه است، یا عنوان کلی فی‌المعین است که قاعداً در بحث خمس ملاحظه کردید این يك نزاع معروف بین فقها است.

خوب اگر ما گفتیم که آیه دلالت بر تقسیم دارد این نزاع معنا دارد و می‌گوییم سهم امام (علیه‌السلام) در اموال مردم آیا بنحو اشاعه است یا بنحو کلی فی‌المعین یا بنحو کلی فی‌الذمه است. اما اگر گفتیم این خمس بعنوان حق‌الحکومه است، آنوقت دیگر مساله اشاعه یا مسئله کلی فی‌المعین تصویرش مقداری مشکل می‌شود، و نمی‌توانیم درست تصویرش کنیم. بنابراین اینها همه قرینه است بر اینکه آیه در مقام تقسیم است.

برخی مثل زمخشری در کشاف اصلاً کلمه (لله) را به معنای قرابة الي الله معنا کرده‌اند و گفته‌اند فأن لله خمسة تقسیم از للرسول شروع می‌شود، لله را به معنای قصد قربت معنا کرده‌اند و این به نظر ما هم بر خلاف ظاهر آیه است و هم بر خلاف روایاتی است که در بعضی از آنها آمده است که وقتی يك غنیمتی را خدمت پیامبر (صلي الله عليه وآله) می‌آوردند حضرت يك قبضه‌ای را بعنوان سهم الله بر می‌داشتند و برای خصوص کعبه هم صرف می‌کردند.

بنابراین، اینکه ما بگوییم (لله) در این آیه عنوان قربه الي الله را دارد همانطور که در کلام زمخشری در کشف آمده، این هم حرف درستی نیست.

حالا می‌خواهیم در مورد کلمه ذي القربي بحث کنیم. فان لله خمس و للرسول و لذی القربي، در کلمه ذي القربي چندین احتمال وجود دارد: يك احتمال این است که تمام اقرباي پیامبر را شامل می‌شود، دوم ذي القربي فقط اقرباي منتسب به هاشم را شامل می‌شود یعنی آنهایی که از راه عبدالمطلب به هاشم بن عبدمناف برسند، سوم این است که بگوییم ذي القربي در این آیه شریفه فقط خصوص امام معصوم (علیه السلام) است، چهارم ذي القربي یعنی ذي القرباي آن کسی که باید خمس را بپردازد. آن کسی که می‌خواهد خمس را بپردازد يك سهم را برای خدا، يك سهم را برای رسول خدا و يك سهم را هم برای ذي القرباي خودش، بقیه را هم برای یتامی و مساکین و اینها مصرف کند.

مجموعاً چهار احتمال در این کلمه ذي القربي داده می‌شود، مشهور بین فقهای امامیه این است که مراد از ذي القربي امام معصوم (علیه السلام) است. در میان فقها ابن جنید و ابن بابویه مرحوم صدوق در المقنعه و در من لایحضره الفقیه گفته اند ذي القربي همه اقرباي منسوب به هاشمند نه خصوص امام معصوم (علیه السلام). در کلمات مفسرین هم عبارات مختلفی ذکر شده است. مرحوم علامه طباطبائی هم اقربا را ذکر کرده‌اند و هم فرموده‌اند روایات معتبری داریم که مراد امام معصوم (علیه السلام) است.

حالا ما می‌خواهیم ببینیم که ما باشیم و آیه شریفه با قطع نظر از روایات، از آیه چه استفاده ای می‌شود. اگر ما گفتیم مراد امام است آنوقت همین نتیجه ای می‌شود که الآن هم فقها عملاً انجام می‌دهند، خمس را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت سهم امام علیه السلام، قسمت دوم سهم سادات. از کجای آیه استفاده می‌شود، سهم خدا برای رسول است، سهم خدا و رسول برای امام است، اگر گفتیم ذي القربي یعنی امام یعنی امام سه تا سهم دارد، دو سهم بالوراثه است و يك سهم بالاصالة است.

در نتیجه می‌گوئیم نیمی از خمس مربوط به امام (علیه السلام) است و آن نیم دیگر هم مربوط به یتامی و مساکین و ابن سبیل و قرینه داریم بر اینکه مراد از یتامی از اقرباي پیامبر است، مساکین از اقرباي پیامبر و ابن سبیل هم از اقرباي پیامبر، یعنی سادات. حالا بحث در این است که این ذي القربي که مشهور آمده‌اند گفته‌اند مراد امام است آیا این با معنای ذي القربي سازگاری دارد یا نه؟

اینجا چند نظریه وجود دارد. يك نظریه این است که ذي القربي مفرد است، جمعش می‌شود ذوی القربي، ذي القربي لفظ مفرد علی ظاهره ما باید ظاهرش را بگیریم. ظاهرش این است که يك نفر است، وقتی می‌گوییم ذي القربي مفرد است یعنی يك نفر. خوب این يك نفر کیست؟ ما یا باید بگوییم امام (علیه السلام) است یا باید يك نفر غیر از امام علیه السلام را بگوییم، از این دو حال که خارج نیست، وقتی می‌گوییم ذي القربي مفرد است، پس باید يك نفر باشد. یقین داریم که غیر از امام معصوم نمی‌تواند مراد باشد پس تعین پیدا می‌کند که آن يك نفر امام معصوم (علیه السلام) است.

بله ما در قرآن ذي القربي را در موارد دیگر داریم، ممکن است در جمع هم استعمال شده باشد، اما در آنجا ما قرینه داریم، ولی وقتی که ما قرینه نداشتیم، ذي القربي را باید بر همین ظاهر خودش حمل کنیم. عرض کردم این نظریه، نظریه تمام علمای امامیه است الا ابن جنید و ابن بابویه، این دو نفر فقط قائلند مراد از ذي القربي يك نفر نیست و مراد اقربا است. حالا می‌گوییم که اگر مراد اقربا شد آنوقت فرقی با آن یتامی و مساکین و ابن سبیل چه می‌شود. اینجا مرحوم محقق فرموده ذي القربي مراد امام است دلیلش هم این است که این يك لفظ مفردی است و مفرد را ما باید بر همان ظاهر خودش حمل کنیم.

إن قلت، ابن سبیل هم مفرد است، جمعش هم ابناء السبیل است در حالیکه ما در همین آیه ابن سبیل را حمل بر جنس می‌کنیم، می‌گوییم ابن سبیل کسی است که در راه مانده، بنحو کلی و مطلق. خوب چه اشکالی دارد بگوییم ذي القربي درست است از نظر ادبی مفرد است اما مفردی است که ارید به الجنس و معنای جنسی از آن اراده شده است. جواب این است که بله در ابن سبیل ما نمی‌توانیم واحد را اراده کنیم، خوب اگر خداوند می‌فرمود ابن سبیل، ابن سبیل يك واحد غیر معین را اراده می‌کرد، اینجا تکلیف

محقق نمی‌شد.

اگر بگویم ابن سبیل نفر غیر معین است، نمی‌شود. ابن سبیل يك نفر معین هم نمی‌تواند داشته باشد، چاره‌ای نداریم ابن سبیل ما را بر معنای جنسی حمل کنیم اما در ذی‌القربی ما می‌توانیم بر يك نفر معین حمل کنیم، بعبارتِ اخري، هم ذی‌القربی مفرد است هم ابن سبیل، اگر هر کدام را در درجه اول بر معنای مفرد بتوانیم حمل کنیم باید حمل کنیم و اگر نتوانستیم باید بر معنای جنسی حمل کنیم. در ذی‌القربی حمل بر معنای مفرد ممکن است چون فردش معین است، آن هم وصي پیامبر، امام (علیه‌السلام) است، اما در ابن سبیل حملش بر فرد معین امکان ندارد.

بنابراین برخی از فقها و برخی از کتبی که در آیات الاحکام است اینچنین بیان کرده اند: صاحب کتاب قلائد الدرر که روز اول هم عرض کردم از کتابهای بسیار نفیس آیات الاحکام است، ابتدا مطرح کرده ظاهر اراده جنس است و بعد در دنباله گفته است که ما قبول داریم ذی‌القربی به حسب وضع لغوی همان معنای مفردی را دارد و لکن ما وقتی قرآن را ببینیم به لحاظ کثرة الاستعمال، ذی‌القربی در قرآن در معنای جنس استعمال شده این کلمه ذی‌القربی یا ذوی‌القربی یا خود قربی حدود 15 مورد در قرآن استعمال شده، در موارد متعددی استعمال شده، مثلاً در سوره بقره آیه 177 آمده ["ليس البرّ أن تولّو وجوهكم قبل المشرق والمغرب و لكن البرّ من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين و آتی المال علي حبه ذوی‌القربی"](#) اینجا بصورت جمعی آمده که نمی‌تواند شاهد ما باشد اما در آیه 83 از همین سوره مبارکه بقره آمده ["و اذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله وبوالدين احسانا و ذی‌القربی"](#) خوب اینجا ذی‌القربی خصوص يك نفر نیست این يك مورد. در [سوره مبارکه نساء آیه 8](#) آمده اولو‌القربی آمده که باز شاهد ما نیست.

در آیه 36 آمده ["واعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً و بالوالدين احساناً و بذی‌القربی"](#) خوب اینجا هم بر يك نفر استعمال نشده است. تا اینجا این دو مورد که ذی‌القربی در جنس استعمال شده برای اینکه هم قبلش و هم بعدش مفرد نیست، قبلش دارد وبوالدين بعد می‌گوید ذی‌القربی و بعدش هم می‌گوید يتامي، خوب ما هم قبول داریم، ما هم به صاحب قلائد عرض می‌کنیم هر جا قرینه قائم شد ذی‌القربی را حمل بر جنس می‌کنیم که در این دو مورد ما قرینه داریم.

مورد دیگر سوره مبارکه مائده آیه شریفه 106 است، در این ولو کان ذاقربی دارد ["فيقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتري به ثمنا ولو كان ذا قربی"](#) که به نظر می‌رسد اینجا اصلاً در مفرد استعمال شده و در جمع استعمال نشده است.

مورد دیگر سوره انعام آیه 152 است، آنجا هم ولو کان ذا قربی دارد ["ولا تقرّبوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن حتي يبلغ اشدّه و افوا الكيل والميزان بالقسط لا نكلف نفساً الا وسعها و اذا قلتم فاعدلوا ولو كان ذا قربی"](#) موارد دیگری هم می‌خواهید یادداشت بفرمائید: [سوره انفال آیه 41](#) [سوره توبه آیه 113](#) [سوره نحل آیه 90](#) [سوره اسراء آیه 26](#) [سوره نور آیه 22](#) [سوره روم آیه 38](#) [سوره فاطر آیه 18](#) [سوره شوري آیه 23](#) و [سوره حشر آیه 7](#) که همان آیه سوره انفال است.

ما به صاحب قلائد می‌گوییم، هر جا با قرینه در جنس استعمال بشود مانعی ندارد، البته این را در اصول خوانده‌ایم اگر يك لفظی در يك معنایی کثرت استعمال پیدا کرد بدون قرینه حمل بر آن معنایی شود، خوب اینجا در يك مورد دیگر هم که استعمال بشود می‌گوییم در همان معنایی است که کثراً ما استعمال شده اما اگر در 100 مورد استعمال شده در 80 مورد با قرینه در يك معنایی استعمال شده هیچ اصولی نمی‌گوید که در آن موارد دیگر هم که قرینه نداریم بر همان معنایی که کثراً ما استعمال شده باید استعمال کنیم.

بنابراین روی قاعده خود لغت و روی قواعد اصولی با قطع نظر از روایات چون در خود آیه لام بر سر این سه‌تا تکرار شده: الله، الرسول و ذی‌القربی، وحدت سیاق هم اقتضا می‌کند که این ذی‌القربی مفرد باشد و جمع نباشد.

آن وقت اگر ما گفتیم مراد از ذی‌القربی امام (علیه‌السلام) است، اینجا وقتی ما کلمات را بررسی کنیم حدود 5 اشکال مطرح

مي شود.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.